



غرب سیاسی و اسلام

دین در معرض نفی و طرد قرار گرفت و این برای برخی نقادان و دین‌پژوهان در قلمروهای معرفتی دیگر یک الگو شد. لذا آفتی دیگر از سوی غرب بر جان جامعه دینی و اسلامی ما نشست و این آفت نگرانی از همان نوع بر خورد با دین در جوامع اسلامی توسط درس‌آموختگان و متأثران از غرب در مواجهه با دین بود. سکولاریسم و راندن دین به حواشی زندگی آدمی یا ترجمه آن، به نوعی رابطه خصوصی با خالق، از نتایج نگاه خاص غرب به دین بود و انتقال سیل آسای اندیشه‌هایی از این دست که ماهیتاً اهداف خاصی را تعقیب می‌کردند، ولی ظاهراً در قلمرو مباحث معرفتی و فکری قرار می‌گرفتند به جامعه اسلامی آغاز شد؛ اندیشه‌هایی که با حقیقت و ماهیت ذاتی اسلام بیگانه بودند، ولی متأسفانه توسط برخی مقلدان، تبلیغ و ترویج می‌شدند.

ج: گردهمایی دوروزه «اسلام سیاسی و غرب» توسط مرکز گفت‌وگوها و ارتباطات جهانی و مرکز مطالعات خاورمیانه‌ای دانشگاه «راتکرز» آمریکا در قبرس برگزار شد. در این کنفرانس، افراد مختلفی از کشورهای اسلامی و غرب من جمله از جمهوری اسلامی ایران شرکت کرده و به طرح مقالات و نظرات خود پرداختند.

دو نکته، صداقت و نگاه محققانه و علمی این گردهمایی را زیر سؤال می‌برد: در ابهام بودن ماهیت اشخاص و اهداف برگزارکنندگان چنین کنفرانسهایی. تجربه نشان داده است سرمایه‌گذارهای دولتی بر روی چنین کنفرانسهایی یا شناختی که از دیدگاه سردمداران سیاسی غرب نسبت به اسلام وجود دارد و حتی نظریه‌پردازی چون هانتینگتون که غرب را به تقویت خود در مقابل اسلام تحریض می‌کنند نمی‌تواند نتایج و محصولاتی کاملاً صادقانه یا به قول دبیر این کنفرانس منطقی و علمی داشته باشد.

ما نیز معتقدیم باید گفت‌وگویی منطقی بین جهان اسلام و غرب صورت گیرد تا در صورت تمایل غرب به شناختن ماهیت این دین، خارج از عوارض خودساخته هزار و چندساله و رفع سوءتفاهمها و سوءبرداشتهای به این هدف خود نائل آید. اما نه از سوی سازمانهایی خاص با اهدافی خاصتر و نه با دعوت از برخی کسانی که در جامعه اسلامی تجدیدنظرطلب به حساب می‌آیند؛ تجدیدنظرطلبانی که نتوانسته‌اند مدافعان و متکلمان دینی را قانع کنند و همواره مورد این انتقاد بوده‌اند که در نقد دین، ابزار تحقیق را بر اهداف آن مقدم شمرده و مسیری را در پژوهشهای خود برگزیده‌اند که حقیقت و جوهره دین را یا نادیده می‌انگارند یا تنها آسمانی صرف می‌دانند. ضمن این که اگر هدف، درک اسلام سیاسی یا اسلام بود آیا نمی‌بایست افرادی از متن حوزه‌های دینی و علمی که جسم خود را در راه درک اسلام فرسوده‌اند، دعوت می‌شدند؟ می‌بایست دستکم بخشی از دعوت‌شدگان از مراکزی باشند که عالم به اسلام باشند و نه کسانی که اندیشه‌هایشان به مذاق غرب سیاسی خوشتر می‌آید (و حتی این خواست و میل خود را پنهان نمی‌کند که بر روی افراد و اندیشه‌هایی بیشتر باید کار شود). سخن از نقد افکار برخی افراد نیست که آن بحثی معرفتی و گفت‌وگویی کلامی، منطقی را می‌طلبد، اما سخن از قصد و نیت برگزارکنندگان چنین گردهماییهایی است که چگونه در کنفرانسی که عنوان اسلام را دارد و باید وجوهات آن برای مخاطبانش روشن شود از مراکزی که نام اسلام را بر خود دارند و کارشان صرفاً مطالعه بر روی اسلام است، دعوت به عمل نمی‌آید؟

ماهیت دیدگاه علمی و برخورد منطقی ایجاب می‌کند در کنار اندیشه‌هایی که بیشتر به تجدیدنظرطلبی مشهورند تا متکلمانی برخاسته از متن دین و آگاه به دقایق و بطون آن، صاحب‌نظران دیگری نیز باشند تا از متن دین بگویند.

کنفرانسی که عنوان اسلام و غرب سیاسی را دارد می‌بایست هنگام ارائه اسلام، کلیت آن را در اندیشه متکلمانش مینا قرار دهد، نه جزئی از آن را. و در چنین صورتی آیا می‌توان به صداقت علمی - یا به قول دبیر آن منطقی بودن - آن ایمان آورد؟

بخش فرهنگی - حسن بلخاری

الف: رابطه اسلام و غرب قدمتی ده دوازده قرنه دارد رابطه‌ای که از همان ابتدا به دلیل برخی سوءتفاهمها، سوءبرداشتهای و نیز اغراض و اهداف سیاسی پنهان و آشکار مه‌آلود و خونین بود. غرب، ابتدا از طریق نامه‌های پیامبر مسلمین به سران خویش با اسلام آشنا شد؛ پیامهایی که با «یاایهاالکتاب تعالوا الی کلمة سواء بیننا و بینکم» آنان را به صلح و دوستی و ایمان به خدا فرامی‌خواند. پس از آن نیز سپاهیان عرب و مسلمان را روبروی خویش دید که در پی ابلاغ دعوت بودند. لکن چون طلایه‌داری این دعوت را با سپاهگیری و نظامگیری دید از همان ابتدا، اسلام را دشمنی سیاسی با اهدافی چون تصرف، تسخیر و تجاوز پنداشت، ضمن آن که در نتیجه قیاس خودآگاه یا ناخودآگاه بین پیامبر اسلام (ص) و عیسی مسیح (ع) که رسول الله را پیامبر شمشیر و عیسی را پیام‌آور رحمت و محبت خواند در این دشمنی راسختر شد. جنگهای صلیبی آغاز این دشمنی در قالب جنگ و خشونت و خونریزی بودند. جنگهای صلیبی به غرب این فرصت را دادند که در بعدی با نظامگیری و در بعد دیگر با هتک و تحریف شخصیت‌های سران اسلام دشمنی خود با این دین را آشکار کند؛ رویه‌ای که هرگز آن را فراموش نکرد و تغییر نداد. قدیس «انسلم» هاسوار بر حمار - به تاسی از عیسی - در طول جنگهای صلیبی سراسر اروپا را درنوردیدند و در هر شهر و دهکده و روستایی از محبت عیسی (ع) گفتند و از خشونت محمد (ص).

گفته، متأثر از جو زمانه خود و ضد تبلیغات کلیسا علیه اسلام در کمندی الهی خویش در بخش دوزخ، سران اصلی اسلام را در نهمین طبقه از طبقات دهگانه دوزخ قرار داد. ضد تبلیغاتی که محصول تبانی کلیسا برای هتک شخصیت رسول الله و منفعت‌طلبی سیاستمداران و قدرتمداران برای برخورد با اسلام بود.

این گونه برخورد پس از قرون وسطی نیز ادامه یافت و گرچه رنسانس و آزادی اروپا از نوع کلیسا می‌بایست دستکم در این بعد نیز به نجات اروپا از تلقینات کلیسا بیانجامد، اما چنین نشد و غرب همچنان به رویه خود در برخورد با ارزشهای اسلامی ادامه داد.

انتظار این بود که عصر خردگرایی، پژوهش و تحقیق که غرب باب آن را در قرون ۱۷ و ۱۸ به روی خود گشوده بود، نگاه محققانه و منصفانه‌ای را به اسلام و شخصیت‌های آن سبب شود، اما جز در مواردی انگشت‌شمار منصفانه چنین شد و غرب با آن که می‌دانست اگر با دیدی سیاسی و غیرمحققانه و منصفانه به یک مقوله معرفتی بنگرد نقض غرض خواهد کرد، به بهای به دست آوردن منافع سیاسی خویش رفتار علمی و خردگرایانه خود را قربانی کرد و مستشرقان که اکثریت آنها عمده فکری-سیاسی غرب بودند با تفسیرها و برداشتهای معرضانه و ناآگاهانه در سیاهی و نشویش اذهان غربیان به اسلام و لاجرم قتلور ساختن حجاب رابطه منطقی بین اسلام و غرب کوشیدند - و البته باید حساب آن پژوهشگران عالم و منطقی را که در نگاه به اسلام و شخصیت‌های آن برخورد علمی و دقیق را پاس داشتند و عالم علم و خرد را به اغراض و اهداف سیاسی آلوده نکردند جدا نمود.

به هر حال، اگر در بستر ۱۲ قرن گذشته رابطه اسلام و غرب مورد ارزیابی قرار گیرد یک نتیجه‌گیری، کاملاً اجتناب‌ناپذیر است: غرب هرگز تلاشی منصفانه و فراگیر برای درک اسلام و ماهیت دعوت رسول الله انجام نداد.

ب: دوره خردگرایی در اروپا با نقد و نفی اندیشه‌های کلامی و فلسفی آغاز شد؛ اندیشه‌هایی که هر کدام در پی ارائه تصویری از جهان به مخاطبان خود بودند، اما به دلیل کلی‌گویی، تجربیدی بودن صرف و گاهی سیر افسانه‌واری و به دور بودن از حقیقت و واقعیت به گریز انسان از این گونه مفاهیم در عصر خرد و خردگرایی انجامیدند. دین در عصر خرد از زاویه دیگری مورد ارزیابی قرار گرفت و اندیشه‌های کلامی کلیسا که در اغلب موارد تصویری ناخوشایند و ناخردانه از هستی ارائه می‌دادند نفی شدید و طبیعی بود که بنا به ارزشی بودن خرد، نتایج میمونی حاصل شود اما نتیجه نهایی نفی اصالت‌های دینی در کلیت آن بود. یعنی تفسیر ناخردانه کلیسای رسمی از دین، نقد و نفی شدند، بلکه کلیت و تمامیت